

سال ۳

اول فروردین ماه بزرگدی ۱۲۹۴ شمسی

شماره ۵

۲۵ شعبان ۱۳۴۳ هجری = اول حمل ۱۳۰۴ = ۲۱ مارس ۱۹۲۵

قسمت اجتماعی

قوه اراده و اسیر نوشت بشر

ارمغان سال نو برای خوانندگان ایرانشهر

قوه اراده یکی از تراوشهای روح انسانی است. فلاسفه عصر کنونی، روح را سرچشمه قوه فکر و احساسات و اراده میداند و ازین سه قوه، قوه فکر را مقامی بالاتر از دیگریها میدهند. اگر درست تفکر کنیم می بینیم که اساساً زندگی جز مبارزه فکر و حس (عقل و نفس) چیز دیگر نیست و فلسفه نیز جز نشان دادن صفحات

مقام قوه عقل و قوه اراده

گونگون این مبارزه کار دیگر نکرده است و در اطراف این دو موضوع دور زده و میزند! و فلاسفه هم حق و ظفر را گاهی در عقل و گاهی در حس پیدا کرده و برای کشف حقایق، گاهی عقل و گاهی حس را رهبر یگانه خود قرار داده اند. لیکن در تحولات اوضاع زندگی بشر و در تکامل تاریخی او، قوّه و بهره قوّه اراده کمتر از آن قوّه عقل و حس نبوده است چنانکه ازین مقاله معلوم خواهد شد. قوّه اراده بمنزله قوّه اجرائیه مملکت بدن ماست، قوّه فکر و یا عقل، بجای قوّه قانون گذار (مقنن) یعنی پارلمان میباشد. و حواس ما نیز، مأمورین کشوری و لشکری این مملکت هستند! آری بدن ما بخودی خود یکجهان دیگرست و بلکه هر يك از ذرات عالم، بخودی خود يك جهان کاینات است! چنانکه انتظام امور و ترقی يك مملکت بسته بموافقت و فعالیت کامل قوّه قانونیه و اجرائیه است، همانطور انتظام و تکامل حیات يك فرد و یا يك هیئت جامعه نیز بسته بنگاهداری سازش و موافقت کامل است میان قوّه عقل و احساسات و قوّه اراده آن فرد و یا آن هیئت جامعه.

وظایف این قوه‌ها در بدن ما چنان تفریق و تعیین شده است که علمای روحشناس را بحیرت میاندازد و اگر در ممالک روی زمین میتوانستند مانند این قوا تقسیم اعمال و وظایف را با این قطعیت اجرا کنند، از بسیاری از بدبختی‌ها و ناخوشیهای سیاسی و اجتماعی جلوگیری میشد.

پس انسان کامل آنست که قوّه عقل و اراده و احساسات او با هم موافق و متناسب و همدست بوده هیچ کدام ضعیف و ناخوش نباشد و همه با يك تناسب تمام پرورش یافته و در ایفای وظایف خود کوشان باشند. غرض اصلی از فن تربیت هم تولید

و نگهداریٔ يك چنین موافقت و فعالیت در میان قوای روحانی و جسمانی فرد انسانی است!

در اقوام وحشی و بچه‌ها، مانند حیوانات در ابتدا شعور حیوانی جای قوهٔ عقل را می‌گیرد و همهٔ اعمال و حرکات آنها را اداره می‌کند. چنانکه بچه مرغابی در زیر تحریک شعور حیوانی، بمحض در آمدن از تخم بی محابا خود را بآب می اندازد همانطور بچهٔ انسانی بتحریک شعور حیوانی و سایقهٔ طبیعی پستان مادر را میجوید و می‌مکد. درین اعمال، قوهٔ تعقل نفوذ و مداخله ندارد. ولی کم کم قوهٔ عقل نمو می‌کند و پرورش مییابد و طوری ترقی می‌کند که تمام اعمال ما را زیر نفوذ و تقشیر خود می‌گیرد و از آنروز هر حرکت و کاری که پیش می‌گیریم ابتدا شروع بتفکر و تعقل می‌کنیم و نیک و بد آنرا می‌سنجیم و عواقب و نتایج آنرا پیش نظر می‌آوریم و سپس اجرای آنرا بقوهٔ ارادهٔ محول می‌کنیم. در هر فرد که قوهٔ عقل بدین درجه برسد، او بدرجهٔ کمال بشری نزدیکتر میشود، ولی بدبختانه این قبیل افراد بسیار کمند چونکه از یکطرف هزاران نفوذهای ارثی و نژادی و اقلیمی و کسبی و خواصیکه از عالم حیوانیت باقی مانده، قوای انسانی را احاطه می‌کند و از طرف دیگر زندگی امروزی بشر، فرصت تقشیر و مراقبت کامل را در قوای روحی به انسان نمیدهد و شعور حیوانی با خواص حیوانیت که در مقابل نمو قوهٔ عقل خود را از میدان بدر کشیده و در کمین نشسته، در هر دقیقه منتظر فرصت و حمله است و هر آنکه که ضعف و سستی بقوهٔ عقل و اراده رخ داد فوری از کمین در آمده و دست و پای آن قوه را بسته جای او را می‌گیرد و بنام او حکمرانی می‌کند بدین جهت است که گاهی از اشخاص بسیار عاقل و هوشمند، اعمال و حرکاتی سر

میزند که مایه خیرت و تعجب ما میشود و حکمت آنها نمی فهمیم و تاسف میخوریم که چرا با يك حرکت زشت خود را خراب کرد و نام نيك خود را برباد داد! بلی مراقبت نفس و بخله قطعی عقل بر نفس کار آسانی نیست و نصیب هر کسی نمیشود و هر فرد از افراد بشر که بدین مقام رسید او را فوق البشر باید نامید! با اینحال کوشیدن درین راه، یکی از وظایف اساسی و فطری انسان است و برای موفقیت درین وظیفه، تربیت کردن قوه اراده شرط بزرگست زیرا چنانکه گفتیم، قوه عقل فقط وظیفه تمیز کردن و رأی و حکم دادن را دارد و اجرای آنها بعهده قوه اراده است. قوه عقل هر قدر متین و سلیم باشد و هر قدر حکمهای عاقلانه و قطعی بدهد اگر قوه اراده قادر به اجرای آنها نباشد، آن حکمها منشاء اثر و فایده نخواهد شد و ازین حیث میتوان گفت که مقام قوه اراده کمتر از مقام قوه عقل نیست و کمال انسان بسته بهمدوشی و همدستی این دو قوه است. از حیث تکامل و نسبت این دو قوه بهمدیگر، افراد بشر را بچهار طبقه قسمت میتوان کرد: *تالیفات فرنگی*

اول -- اشخاصیکه يك عقل سلیم با يك اراده قوی در آنها موجود است. و از آنرو اعمال درست و مفید از آنان سر میزند.

دوم -- اشخاصیکه قوه عقل و اراده در آنها ضعیف و پیمایه است.

سوم -- آنهائیکه قوه عقل صحیح دارند ولی قوه اراده قوی ندارند یعنی تناسب در میان این دو قوه آنها نیست.

چهارم -- کسانیکه دارای يك قوه اراده بسیار قوی و متین هستند ولی از يك قوه فکر و عقل سلیم و کامل بی بهره میباشند.

افراد طبقه اول انسانهای کامل و اداره کنندگان سرنوشت اقوام

یعنی ایجادکنندگان انقلابهای بزرگ عالم و زینت دهندگان صفحات تاریخ تکامل بنی آدم هستند.

طبقه دوم یعنی افرادی که از حیث عقل و اراده، ضعیف و پیمایه هستند از موضوع صحبت ما بیرون است زیرا که این قبیل افراد، هرگز اجرای نفوذ در مقدرات خود و در سرنوشت هیئت جامعه خود نمیتوانند کنند و بلکه خود نیز بازگرانی بر دوش هیئت جامعه میباشند که فقط يك تربیت صحیح، حال آنها را اصلاح میتواند کند و چگونگی آنرا خواهیم نگاشت.

حالا میماند طبقه سوم و چهارم که برای ما اهمیت دارد و باید دید کدام يك از آنها برای جامعه بشری خدمتهای بزرگ کرده و یا میتواند کند. با اندک تفکر می بینیم کسانی که دارای قوه عقل کامل بوده ولی از قوه اراده بی بهره هستند نه تنها برای هیئت جامعه بلکه برای نفس خود نیز فایده بزرگی ندارند زیرا از قوه عقل خود استفاده نمیتوانند کنند چونکه قوه اراده آنها ضعیف و سست است و کارها را که عقل آنها امر میکند و لازم میشمارد نمیتوانند مجری بدارند. اگر قدری تعمق کنید در میان اشخاصی که می شناسید از هر طبقه باشد، نمونه این زمره مردم را پیدا میتوانید کنید و مخصوصاً در میان ملت ایران این قبیل افراد زیاد است چونکه ذکاوت و هوش ایرانی بسیار تیز و تند است و بدان جهت قوه عقل و فکر نیز زودتر و بهتر پرورش مییابد ولی بسبب فساد اخلاق و نداشتن تربیت صحیح، قوه اراده آنها ناقص و نا توان است! اینست که در میان طبقه با علم و متفکرین و سیاسیون و جوانان تحصیل دیده ایران با هر کس چند ساعت صحبت میکنیم بحدت ذکاوت و تیزی هوش و پاکی و حرارت احساسات و قوت فکر او حیران میمانیم و آفرین میخوانیم

ولی وقتیکه به اعمال همان شخص نگاه میکنیم می بینیم که این اعمال با افکار او زمین تا آسمان فرق دارد. می بینیم که کوچکترین اثری از آن همه افکار متین و احساسات پاک و رأی های صحیح دین اعمال نیست و گوئی اینها از دو شخص متناقض در عقل و فکر سر زده است. آنوقت غرق حیرت میشویم چه می بینیم همه آنچه شنیده بودیم دروغ و ریا و تقلب و خود فروشی و مردم فریبی و لفاظی بوده است!..

این اخلاق زشت نتیجه فقدان قوه اراده است و از نداشتن قوه محکم اراده، آن اشخاص نمیتوانند احکام عقل خود را بموقع اجرا گذارند و اخلاق خود را اصلاح کنند. اراده آنها مغلوب قوت نفس سرکش و شهوت و شعور حیوانی و هوسات نفسانی میگردد. این افراد، شکل مارهای خوشخط و خال را میگیرند که با نیرنگ و فسون ظاهری و لفاظی، زهرهای مهلك اخلاق فاسد خود را بمرور و شرائین افراد پاک و بی آلائش جامعه میریزند! و مردم پاکدل و صمیمی و با حس را از آینده ایران بکلی نا امید میسازند.

یکی از حکمای فرانسه نوشته است که با هر کس که ده دقیقه صحبت کند میتواند طبیعت و اخلاق او را کاملاً بشناسد! ولی من گمان میکنم اگر همان محقق، با یکی از افراد این طبقه متفکر و ممتاز ایرانی که ذکرش گذشت، ده سال صحبت کند باز نتواند چنانکه شاید و باید بی به اخلاق و طبیعت او برسد. زیرا اگر در اروپا در هزار نفوس یک نفر پیدا شود که قول او با فعلش راست و مطابق نیاید، در ایران ما کار بر عکس است یعنی در هزار نفر فقط یک نفر پیدا میشود که قول و فعل و علم و عملش با هم موافق و مطابق باشد! اینست که من همیشه میگویم

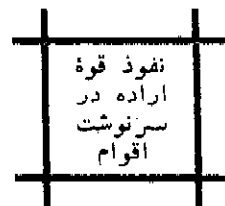
که در ایران ما قول و حرف، وزن و قیمتی ندارد و مردم را فقط از روی اعمال آنان باید سنجید!

باری این طبقه از مردم که قوه اراده آنان بسیار ضعیف است و در ضمن يك عقل متین را دارا هستند، هر قدر هم پاکدامن و صاحب اخلاق نيك باشند، اگر ضرری هم بهیئت جامعه نرساند فایده‌ای هم از عقل آنها عاید نمیگردد. وجود اینها بمنزله يك کتاب حکمتی است که سالها در گوشه اطاقی مانده و کسی صفحه از آنرا نخوانده باشد و یا مانند يك آلت ممتاز موسیقی است که هرگز انگشتان استادی تارهای آنرا بحرکت نیاورده باشد و یا مانند شمشیر برانی است که سالها آنرا از غلاف بیرون نکشیده باشند!

اما طبقه چهارم یعنی کسانی که اراده بسیار قوی دارند ولی قوه عقل و فکر آنان ضعیف است، گرچه در اغلب کارهای خود خطا میتوانند کنند، لیکن با وجود این، مقام اینها در نظر من بالاتر از مقام آن خرد مندان بحس و بی اراده و بیحرکت است. چونکه این قبیل مردم، در ضمن خطاهای خود چندین کارهای خوب نیز انجام میتوانند بدهند و همچنین در ضمن این کارها و کوششها و اقدامها تجربه‌های تازه و مفید یاد میگیرند و این تجربه‌ها قوه عقل و فکر ایشانرا تقویت میکند و پرورش میدهد و از آنرو روز بروز از خطاهای آنها می‌کاهد و يك تناسب و موافقت میان قوه عقل و اراده آنها حاصل میشود. در صورتیکه آن مرد عاقل ترسو و بی اراده هر قدر هم جوهر عقل و فکر خود را بکار بیندازد و نقشه‌های نو بکشد و راههای تازه پیدا کند چون در عالم خارجی صورت فعلیت پیدا نخواهد کرد لهذا آن ذکاوت و عقل او بقدر پیشری قیمت و باندازه پر مکی وزن

و قدرت نخواهد داشت!

اگر نظر بحال ملت‌های عالم و بتاریخ تکامل بنی آدم بیندازیم می‌بینیم که در درجه اول افرادی که صاحب قوه عقل متین و اراده قوی بوده‌اند بترقی نوع بشر خدمت کرده‌اند و اینها صاحبان ادیان و فلاسفه و سلاطین با عقل بوده‌اند و در درجه دوم کسانی بوده‌اند که با نداشتن قوه کامل عقلی، از پرتو يك اراده متین و قوی، هقدرات بشر را تغییر داده او را براه‌های جدید انداخته‌اند و در اکثر وقایع تاریخی، نفوذ و تأثیرات این رجال با عزم و اراده در گرداندن چرخ‌های سرتوشت ملل کمتر از نفوذ پیغمبران و فلاسفه نبوده است. و حکمت آن هم پر واضح است چونکه اینها نماینده قوت و قدرت مادی بوده‌اند قوای روحی توده‌های ملت‌ها را تسخیر کرده‌اند و این توده‌ها از روز خلقت آدم تاکنون اکثریت را داشته‌اند. از طرف دیگر میدانیم که توده‌های ملل و مردم عوام، عقل و منطق نمی‌شناسند و احساسات و عواطف بیشتر از عقل و منطق در آنها اثر می‌بخشد و روح آنها را تسخیر میکند و فقط حادثات بسیار بزرگ و پر شدت آنها را بهیجان می‌آورد و هداکری و افراط در عمل و میدارد و این هم فقط بتحریر يك اراده قوی و خستگی نا پذیر، صورت امکان می‌پذیرد! آری عوام و توده ملت همیشه تابع قوت و شدت است و فقط کارهای خارق‌عادت و خیره‌کن او را از جای خود تکان می‌دهد. روح او تشنه تماشای جلال و جبروت است و فقط در جلو عظمت و قدرت سرفرو می‌آورد! او فریفته و پرستشکار شجاعت و زور بازو و ابهت و سطوت است و با يك ایمان و خضوع بیش قهارترین سلاطین سجده و کرنش میکند! در نظر او فقط مردان با عزم



و ترس و آهنین پنجه ارزش دارند، او باسانی و با يك شادمانی
تن بفرمان چنین مردان در می‌دهد و اسارت در دست آنان را عین
سعادت می‌پندارد و آنان را بخدائی خود می‌پذیرد و می‌پرستد!
تمام جنگهای بزرگ و خونین عالم، همه انقلابات سیاسی و
دینی و کلیه تغییرها و زیر و زبر شدتهای اجتماعی در سایه این
دو حال یعنی در سایه عزم و اراده رجال قوی دل و با اراده و در
نتیجه این حالت روحی توده‌های ملل و اقوام بوجود آمده است
و از آن رو میتوان گفت که تاریخ، بر انگیزته و نوشته دست
قدرت این دو قوه معنوی است!

این حال که تاریخ، شهادت بحقیقت آن میکند انسانرا بفر
می‌اندازد و از خود می‌پرسد که آیا این حالت روحی در توده‌های
ملت چگونه تولد یافته و از کجا سرزده و میزند؟ جواب این
سؤال بسیار روشنست. توده عوام نسبت بطبقات دیگر يك ملت
نزدیکتر بحالت ابتدائی انسان‌های نخستین و وحشی است. این
انسانهای نخستین چنانکه میدانیم، قوای محسوس و تظاهرات
طبیعت را می‌پرستیدند یعنی هر جا و در هر کس، قدرت و قونی
میدیدند که بالاتر از قوت و قدرت خودشان بود. او را بنظر
خالق و خدا مینگریستند و برای او هیكل و یکر می‌ساختند و
پرستش او را غذای روح خود قرار میدادند.

این حالت روحی همواره موجود بوده و تا بشر زنده است
باقی خواهد ماند فقط نسبت بتغییرات زمان آن نیز شکل و رنگ
خود را تغییر میدهد ولی اساس آن تغییر نمیپذیرد. زیرا چنانکه
گفتیم توده ملت مجذوب قدرت و شدت است و در جلو آنها
خود را بیتاب و بی اختیار می‌بیند مانند موشیکه در جلو چشمهای
گیرنده گربه بی حس و بحرکت میماند! احوال روحی ملتها

در همه جا بدین منوال بوده است و تاریخ انقلاب و مشروطه ایران نیز تاکنون مثالهای بسیاری نشان داده که حقیقت آنها بر هر متفکر، مانند آفتاب روشن است.

یاری همین حالت اجتماعی است که ناپلیون بوناپارت که بخوبی بر احوال روحی و اجتماعی ملت فرانسه و بر جریانهای سیاسی ملت‌های دیگر اروپا وقوف کامل داشت، در ظرف چند سال تجربه و کوشش و از پرتو عزم و شجاعت و اراده و کاردانی خود، کار را بجائی رسانید که ملت فرانسه را که آنهمه خونها در راه آزادی ریخته و آن انقلاب خونین تاریخی را بوجود آورده بود، از نو فریخته و پیرو سلطنت استبدادی خود کرد و حتی آنهمه رجال سیاسی و انقلابی را که جز خون و شکنجه و چوبه دار هیچ چیز آنها را قانع و سیر نمیکرد، آری آنهمه عاشقان آزادی و اعلان کنندگان حقوق بشر را که در راه آزادی همه چیز و حتی دین و مذهب را هم فدا میکردند طوری نرم و منقاد و بار بردار و شیفته خود ساخت که بدست خود او را قیام‌الله را برچیدند و تاج امپراطوری را بر سر وی گذاشتند!

آیا ناپلیون چگونه بدین عظمت رسید و چگونه دل‌های ملت را ربود و رام کرد؟ یقین است که از پرتو يك اراده قوی که تزلزل و نومیدی را نمی شناخت و حتی در هنگام شکست نیز، خود را نمی باخت و باز توسن امید و عزم و مردانگی را بجولان می‌آورد چه يك ایمان کامل بموفقیت، او را زنده دل نگاه میداشت و برای وی امر محال، محال بود چنانکه خود بارها میگفت که لغت محال در قاموس طبیعت پیدا نیست.



آری قوه اراده خیلی بیش ازینها سحر و معجزه و قدرت نشان داده است. اگر تاریخ جهان را جستجو کنیم می بینیم که همه بر انگیزتۀ قوه اراده و عقل چند صد مرد آهنین بنجه بوده است و بس و چنانکه گفته اند تاریخ جز تکرر حادثات چیز دیگر نیست!

اگر يك دوره دایرة المعارف را که معلومات امروزی بشر در آن گنجانده و ثبت شده ورق بزیند و اسامی رجالی را که در آنها ذکر شده بیرون نویسی کنید خواهید دید که از میان قوسیکه در عرض کرورها سال زائیده و مرده اند فقط چند هزار نفر توانسته اند افتخار و استحقاق ذکر شدن در صفحات تاریخ را کسب کنند. این رجال تاریخی پیشروان ترقی و تکامل و قافله سالار کلوان انقلاب و تجدد بوده اند و از میان اینها نیز کسانی که قوای روحی آنان بوسیله يك اراده محکم و غیر متزلزل مسلح بوده است مقام بلندتری را دارا هستند! ترقی عالم زائیده این رجال قوی و تواناست و تاریخ تکامل بشر جز خلاصۀ زندگانی آنها چیز دیگر نیست.

پس در هر ملت هر قدر عدد اینگونه افراد قوی دل و با اراده در هر يك از رشته های حیات، بیشتر شود آن ملت بسر منزل ترقی و تعالی زودتر از دیگران میرسد و عظمت و شوکت و استقلال او پایدار تر میگردد! سر ترقی و تسلط ملت آنگلو ساکسون جز این چیز دیگر نیست! دین ملت، هر فرد بتنهائی يك مرد با عزم و با اراده و مستقل و آزاد و نمونه قدرت است. اساس فلسفه فیلسوف آلمانی نیچه مبنی بر همین عقیده است که هر فرد باید بکوشد تا خود را بمقام فوق بشر برساند و آنها را جز از پرتو قوت و اراده که بر هر چیز حتی بر مرگ نیز غالب

می آید ممکن نیست. فیلسوف مذکور میگوید:

«انسانها دیر یا زود يك حیات عالیتر خواهند رسید ولی برای رسیدن بدان زندگی باید بتزیت کردن حیات و قوه اراده خود بکوشند و برای مغلوب نشدن در مبارزه زندگی کسب قوت نمایند. قانون یگانه حیات، قوت است و پس. انسانها برای زیستن، تنها بدین قانون تکیه باید کنند. برای نجات نوع بشر از اضطرابات امروزی يك «عشق حیات» لازم است که پایه آن هم بر روی «قوت و جمال» گذاشته شده است.»

این فلسفه، فلسفه قوت و قهر و غلبه است که ملت آلمان را زنده و قوی ساخته است. این فلسفه، فلسفه «شخصیت» (اندیویدو-آلیسم) است که بر ضد فلسفه جمعیت و یا فلسفه اجتماعی (سوسیالیسم) قیام میکند و شخصیت را مقامی بالاتر میدهد و بر خلاف فلسفه سوسیالیسم که قوای فرد را در هیئت جامعه مستهک می خواهد، قوه افراد را بر هیئت جامعه مسلط میسازد. در حقیقت، در این فلسفه ریشه عقاید «داروین» و قانون «مبارزه حیات و غلبه قوی بر ضعیف» هریداست که آن خود قانون تکامل بشر و کاینات است! این عقیده تا یکدرجه با فلسفه «پراگماتیسم» که در قرن گذشته، اساس آن از طرف «ویلیام جیمس» فیلسوف آمریکائی وضع شده نیز موافقت دارد. ویلیام جیمس، نفوذ و اهمیت قوه اراده و حس را که فلسفه اثباتی «پوزیتیویسم» آنرا انکار کرده بود از نو اعاده و تصدیق میکند. نیچه باز میگوید: «چنانکه از روز نخست تاریخ بشر، فقط اشخاص منفرد و قوی مصدر انقلاب و تجدد و تغییرات شده اند بعد ازین هم باز از اشخاص منفرد باید انتظار ترقی و انقلاب را داشت و این اشخاص آنهایی هستند که دارای يك اراده متین فوق بشر میباشند.»

در نظر من گرچه تاریخ تکامل عالم، این حقیقت را ثابت میکند ولی باید این دو فلسفه و عقیده را یعنی فلسفه شخصیت و فلسفه جمعیت را با هم الفت و آشتی داد و هر يك را بخدمت دیگری واداشت. هیئت جامعه باید بنمو و انکشاف قوای فردی آزادی کامل ببخشد و افراد نیز باید قوای خود را در راه منافع هیئت جامعه بکار برند. ازین نقطه نظر من فقط وقتی این شخصیت های منفرد، این قوه‌های آفریننده، این اراده‌های نشکننده و این رجال تاریخ ساز را مظهر قدرت خدائی و پیشوای انقلاب حقیقی و رهبر نوع بشر می‌شمارم که قوت و قدرت خود را در ترقی و آزادی هیئت جامعه صرف کنند نه در اسارت و جهالت او یعنی شخصیت خود را خادم جمعیت سازند نه جمعیت را فدای شخصیت خود. فقط ازینراه، این رجال بزرگ، میتوانند نوع انسانرا با قدمهای تند و تیز جلوتر ببرند و افتخار ابدی را احراز نمایند.

اگر همه رجال تاریخی که تاکنون سرنوشت نوع انسانرا اداره کرده اند، صاحب این صفت بودند یعنی نفس خود را خادم نوع انسانی قرار میدادند نه نوع بشر را آلت تسکین هوسات نفسانی خود، آنوقت، ترقی و تکامل و سعادت بشر، بهمراتب بالاتر از امروزی میشد. لیکن بدبختانه چنین نبوده است، بسیاری از انقلابها و خونریزی‌ها و تسخیرها و جنگها و فتحها و اختراعات و تبلیغها و تجددها و تحریکها که بوسیله قدرت نمائی اراده‌های قوی و متین بعمل آمده است فقط برای خاطر خوشگذرانی و هواهوس و خود فروشی و سرمستی و نخوت و شهوترانی آن صاحبان اراده بوده و از آنرو بشریت قرنها از فیض رفاه و آزادی محروم و بانواع مظالم گرفتار و از ترقی و تکامل دور مانده است!

پس چنانکه گفتیم باید قوه اراده را در افراد با کمال آزادی تربیت کرد بشرطیکه قدرت خالقه خود را در راه نفع هیئت جامعه صرف کنند نه در تخریب آن و راه یگانه این مقصد مهم راه فن تعلیم و تربیت برای ما نشان می‌دهد:

اراده توانا کلید کامیابی است

دامنه فلسفه بسیار بلند است و مسائل آن بقدر عمر بشر دراز. لهذا درینجا نمیتوانم چگونگی تولد و تربیت قوه اراده را ایضاً کنم و در موضوع آزادی و عدم آزادی قوه اراده شرحی بدهم چونکه این يك بحثی است که خود چندین مقاله جداگانه لازم دارد و از عهد فلاسفه قدیم یونان گرفته تا امروز مورد بحث واقع شده و عقاید مختلف در آنخصوص اظهار کرده اند چنانکه در قرون اول اسلام نیز باعث مباحثه‌ها گشته و فرقه‌های جبریه و قدریه را تولید کرده است و حالا هم در میان فلاسفه غرب طرفدار این عقاید پیدا میشود ولی بطرز دیگر که هر يك عقاید خود را با وسایل علمی باثبات میکوشند!

هم چنین این مقاله اجازه نمیدهد که طریق پرورش دادن قوه اراده و چگونگی امراض و آفاتیرا که بر آن عارض میشود و وسایل تداوی آنها را شرح دهم. این مسائل در کتب تربیت و تعلیم بتفصیل ذکر و حلّاجی شده است و من بطور اختصار در کتاب «راه نو در تعلیم و تربیت» بذکر رؤس این مسائل پرداخته‌ام.

درینجا فقط میخواهم ثابت کنم که قوه اراده نیز مانند اعضای بدن و سایر حواس و قوای دماغی ما قابل پرورش و بزرگ و قوی شدن است. و ازین حیث هرکس در تکمیل قوه اراده خود مختار و در تهیه کردن مقدرات خویش آزاد و مسئول است.

البته میدانید که هیچ اثر بی مؤثر، هیچ عمل بی عکس العمل و هیچ حادثه جزئی یا کلی بی سبب نیست. هیچ شکی نیست که هر عمل و حرکتی که از ما صادر میشود بقوه اراده ماست و قهراً يك عكس‌العملی در پشت سر دارد. چنانکه تکامل نوع بشر و تمام کاینات نتیجه يك سلسله حادثات است که از روز آفرینش جهان شروع کرده و تولد نموده است و یکی دیگر را بوجود آورده است چنانکه مثلاً حرارت، آبرو بخار کرده و بخار ابر را تولید کرده و ابر باران داده و باران سبزیها را رویانده و حیوانات از آنها پرورش یافته و انسانها نیز از حیوانات تغذیه نموده اند . . . و امثال اینها، همینطور تمام اعمال و حرکات نوع انسان نیز مانند حلقه‌های يك زنجیر بهم پیوسته و يك شکل کل که مقدرات اوست تشکیل داده است. ازینرو چنانکه حال امروزی بشر و ملتها نتیجه و دنباله احوال گذشته آنهاست، همانطور حال و سرنوشت هر يك از افراد نیز نتیجه و ثمره احوال و اعمال گذشته اوست. بدین سبب است که میتوانیم بگوئیم که زمان حال، محصول زمان ماضی است و زمان استقبال نیز محصول زمان حال خواهد بود. یعنی امروز ما زاده دیروز ماست و فردای ما نیز از امروز ما خواهد زائید. پس هرچه امروز میکنیم فردا بدون شبهه نتیجه آنرا خواهیم دید یعنی هر چه امروز می‌کاریم، فردا آنرا خواهیم دروید و هرچه در دیگ بیندازیم همانرا در چمچه خود خواهیم دید!

این مسئله آنقدر واضح و طبیعی و قانون تغییر نا پذیر است که اقوام وحشی و مردم عوام و بچه‌های خورد سال نیز بر حسب هوش فطری بی‌بدان برده و آنرا رعایت میکنند. سرنوشت امروزی ملتها مگر نتیجه کارها و اعمال گذشته آنها نیست؟

مگر وضع کنونی ایران نتیجه اوضاع قرنهای گذشته نیست؟ اگر بخوبی دقت کنید می بینید که هر چه بسر ما آمده و می آید و یا هر چه در دیگران می بینیم همه نتیجه اعمال خود ما هاست! ادیان و مذاهب نیز همین را گفته اند!

درینصورت اگر میخوایم فردای بهتر و روشنتری داشته باشیم باید اعمال امروزی خودمان را بهتر و روشنتر کنیم چونکه اعمال امروزی ما تاروپود مقدرات فردای ما را تشکیل خواهد داد! آیا بچه وسیله میتوانیم اعمال امروزی خود را بهتر و روشنتر سازیم؟ بوسیله عقل و اراده. عقل، نیک و بد را تمیز میدهد و حکم صادر مینماید و قوه اراده نیز آنها را اجرا مینماید. قوه عقل و اراده در همه کس یکسان نیست و بهمین جهت است که مقدرات و سرگذشت و زندگی افراد هم متفاوت است ولی فن تعلیم و تربیت راه پرورش دادن قوه عقل و اراده را نشان میدهد. چنانکه هر یک از اعضای بدن ما بوسیله ورزش، قوی و بزرگ میشود، قوای دماغی و روحی ما نیز بوسیله ورزش و عادت دادن بزرگ و قوی میشود. آیا نمی بینیم در بچه نوزاد تمام قوه‌ها و حسها بتدریج در سایه تقلید و تکرار و عادت و ملکه بزرگ و قوی میگردد؟ حتی در وجود خودمان نیز با تجربه می فهمیم که بعضی قوه‌ها و حسها در اثر تکرار و عادت، قوت میگیرند و در نتیجه ترك و بیکاری، رو به ضعف میگذارد.

پس هیچ شبهه نمی ماند که قوه عقل و اراده نیز بوسایل مختلف که فن تعلیم و تربیت یاد میدهد قوت میتواند یابد و آنوقت هر فرد، در نوشتن سرنوشت خود آزاد و از چگونگی زندگی خود مسئول میتواند شود! درین سرنوشت چنانکه در فصلهای گذشته گفتم حصه قوه اراده بیشتر است و لهذا بتربیت آن اهمیت

مخصوص باید داد.

اگر چشم خود را باز کنیم و بدقت حال دوستان و خویشان و هموطنان خود را تدقیق نمائیم می بینیم که در میان آنها کسانی هستند که هر کاری را که پیش میگیرند کامیاب میشوند، زنده دل هستند، جسارت و جرئت دارند، پشتکار دارند، خسته و مایوس نمیشوند، استقامت و پایداری دارند، اینها آنهایی هستند که يك قوه متین اراده دارند که تمام اعمال آنها را اداره میکند، اینها دارای قوه قاهر و خالقی هستند که خودشان از آن خبر ندارند و آن، اراده آنهاست که مانعی نمیشناسد و در پیش حادثات نیلرزد و جز موفقیت، چیز دیگر از خیال آنها نمیگذرد! یکی از دوستان نقل کرد که در ایام انقلاب مشروطه، در تبریز، یکی از کارکنان انقلاب، روزی از فرط حدت گفت: «من باید حتماً يك چیزی بشوم اگر امام حسین نشدم حتماً شمر باید بشوم» این حرف، فریاد قوه اراده و انعکاس صدای روح او بود ولی اگر آن بیچاره از علم تربیت بهره داشت و بوجود يك اراده قوی در خود پی برده بود دیگر شمر شدن از خاطرش نمی گذشت، و احتیاج بشمر شدن نمیدید بلکه خود را بمقام حسینی میرسایند. زیرا هرکس که يك اراده قوی دارد، هر مقصد مشروعی را که موافق عقل و نفع جامعه باشد، پیش بگیرد یقیناً کامیاب خواهد شد.

جهان ما میدان عزم و اراده است، گوی فیروزی و کامیابی را آنکس ربود که با چوگان اراده قوی خود را بدان میدان مبارزه انداخت!

افراد بشر مرکب از دو قسمتند: فرمان دهان و فرمانبران و بعبارت دیگر، خدایان و بندگان! هر فرد در انتخاب یکی

ازین دو مقام آزاد است و میتواند خود را از پرتو يك اراده توانا بمقام خدایان برساند و یا با سستی و نا توانی در جرگه بندگان و فرمانبران بماند! اینست معنی آنچه شاعر آلمانی شیلر گفته است که «اختر طالع تو در سینه خود تو درخشانست». من امید وارم که شما نیز بوسیله این رشته بار یکی که از اسرار ترقی و رموز کامیابی بدست شما دادم، قوت قلبی در خود حس کنید، بجنید و با يك عزم مردانه و نیتی خالصانه یا بمیدان مبارزه زندگی بگذارید و درین سال نو با يك امید نو يك زندگی نو از سر گیرید.

برلین ۱۰ ماه فوریه ۱۹۲۵ — ح. ک. ایران‌شهر

ادبیات

دو شاهکار صنعت

تسدیس قصیده خاقانی و نقش تاراج مداین

روح ایرانی از زمان دیرین، با دوشیزگان پرده نشین صنعت یعنی با شعر و نقاشی و با معماری و موسیقی که دلرباترین و زیباترین زادگان روح بشر هستند الفت و آشنائی داشته است! روح ایرانی، خود، زاده شعر و موسیقی و پرورده آغوش صنعت و هنر بوده است. ولی روزگار مدیدی است که، این روح، از دیدار دلارام خودش بیبهره مانده و قرن‌ها درازست که دست جهالت، آن عروس صنعت را از پیش چشم وی در روده و در